

## عقلانیت جمعی و توسعه در ایران

### محسن رنانی

داستان «خطای ترکیب» در زیر و بم زندگی ما ایرانیان رسوخ کرده است. از جمله در عقلانیت ما. می‌دانیم که بر اساس برخی مطالعات، هوش ایرانیان (آی کیو) کمی زیر متوسط جهانی است. اما فرض کنیم ادعای نخوت‌آمیز تاریخی ما ایرانیان درست باشد که «ما خیلی هوشمندیم»؛ اما این که تک تک افراد یک ملت دارای هوش بالا باشند به این معنی نیست که آن ملت در کل نیز دارای سطح هوشمندی بالایی است. همچنین عقلانیت جمعی چیزی کاملاً متفاوت از عقلانیت فردی است. متأسفانه ما ایرانیان در این مورد هم گرفتار «خطای ترکیب» هستیم. در واقع گرفتار «جهل» آمیخته به «خطای ترکیب» هستیم. یعنی هم به غلط فکر می‌کنیم افراد ایرانی اغلب ضریب هوشی بالایی دارند و هم فکر می‌کنیم وقتی یک جامعه افرادی باهوش باشند پس آن ملت (به عنوان یک هویت کلی) هم باهوش است.

عقل (Reason) در سطح فردی سه لایه دارد: هوش (Intelligence)، عقلانیت (Rationality) و خردمندی (Wisdom). هوش، یعنی ما هم حافظه داریم و هم از اطلاعات حافظه می‌توانیم برای مقایسه، ایجاد ربط بین پدیده‌ها و انتخاب بین آنها استفاده کنیم. در یک کلام، یعنی مغز ما دارای قدرت نطق یعنی توانایی فهم منطقی دارد. هوش یک «استعداد» طبیعی یا

موهبت است که ظرفیت پایه آن ژنتیک است و بخشی از ظرفیت آن هم در دوران جنینی و نوزادی بر اساس نوع تغذیه و محیط زیست جنین و کودک تکامل می‌یابد.

اما عقلانیت، یک «مهارت» است که باید کسب شود. بستر کسب عقلانیت برای فرد نیز جامعه و ارتباطات اجتماعی است. در واقع عقلانیت محصول کاربرد هوش در بستر زندگی اجتماعی است. در واقع هوش، ظرفیت پایه برای عقلانیت را می‌سازد اما شکل‌گیری عقلانیت نیاز به تجربه، آموزش، تمرین و کسب مهارت دارد.

خردمندی (یا حکمت) وقتی است که عقلانیت وارد سطح ناخودآگاه فرد شده باشد و فرد بدون نیاز به فکر کردن و تحلیل کردن، به صورت طبیعی و خودکار، تصمیمات و رفتارهای همراه با سطح بالایی از عقلانیت داشته باشد.

به عنوان مثالی برای نزدیک شدن ذهن، داشتن هوش مثل این است که فردی استعداد نواختن موسیقی را داشته باشد. عقلانیت مثل این است که این فرد واقعا برای نواختن موسیقی تمرین کرده باشد و آموزش دیده باشد و اکنون بتواند واقعا یک یا چند ساز را در یک سطح حرفه‌ای و قابل قبول بنوازد. خردمندی مثل این است که فرد چنان موسیقی در درونش رسوخ کرده باشد و وجودش با آن هماهنگ شده باشد که بتواند بداهه نوازی کند، یعنی همین که آوایی را شنید یا در ذهن تخیل کرد بتواند آن را بدون نیاز به نوشتن نت یا تمرین یا آموزش، بنوازد.

به عنوان مثال دیگر، یک کامپیوتر را نظر بگیرید. فرض کنید که این کامپیوتر ترکیبی از پیشرفته‌ترین قطعات سخت‌افزاری باشد. اما تا زمانی که یک سیستم عامل مثل ویندوز روی آن نصب نشود این دستگاه نمی‌تواند برای ما کاری انجام بدهد. اکنون سیستم‌عامل ویندوزی که نصب می‌کنیم می‌تواند نسخه‌های ابتدایی یا پیشرفته‌تر باشد (ویندوز ۹۵، ۹۸، ۲۰۰۰ تا

اکنون ویندوز ۱۱). مغز ما همان کامپیوتر است. وجود ظرفیت اندیشیدن یا قدرت نطق یا همان عقل در مغز ما نظیر نصب ویندوز روی کامپیوتر است. هوش (ضریب هوشی) مانند ورژن یا نسخه ویندوز است. ولی عقلانیت به این معنی است که چقدر نرم افزارهای عملیاتی و کاربردی بر روی این ویندوز نصب است و از آن استفاده می شود. شما ممکن است پیشرفته ترین لپتاپ با جدیدترین نسخه ویندوز را داشته باشید اما فقط با آن تایپ کنید، ورق بازی کنید و ایمیلتان را واریسی کنید. فرد دیگری هم ممکن است روی لپتاپی شبیه به همان، نرم افزارهای مربوط به محاسبات پرتاب ماهواره به سمت مریخ را نصب کرده باشد و به کار بگیرد. پس هوش، ظرفیت پایه برای قدرت عقلی ما را تعیین می کند. اما این که سطح عقلانیت ما چقدر است بستگی به این دارد که از این هوش چقدر در جهت حل و فصل مسائل زندگی عملی خودمان و با چه روشهایی استفاده می کنیم. نرم افزارهای کاربردی برای تبدیل هوش به عقلانیت را خانواده و جامعه در ذهن ما نصب می کنند. نظام یادگیری اجتماعی کارکردش همین تبدیل هوش فردی به عقلانیت فردی است. دقت کنیم که آموزش رسمی فقط بخشی از نظام یادگیری است.

بنابراین ممکن است فرد، بهره هوشی بالایی داشته باشد اما الگوهای ذهنی و رفتاری که از جامعه گرفته است موجب تقویت عقلانیت در او نشده باشد. مثلاً فردی که از خانواده یا جامعه اش افکاری خرافاتی گرفته باشد، هرچند هم ضریب هوشی اش بالا باشد، آن الگوهای خرافاتی اجازه نمی دهد تا همه ظرفیت هوشی خود را در زندگی عملی خود به کار گیرد و عقلانیت خود را بالفعل کند. شکفتگی ظرفیت عقلانیت افراد خیلی بستگی به محیط آنها دارد. به همین خاطر است که می گوییم عقلانیت یک پدیده اجتماعی-تاریخی است. چون نه تنها الگوهای فکری و رفتاری امروز جامعه بلکه باورها و سنتهایی که نیاکان ما تولید کرده اند نیز امروز بر نحوه تکامل عقلانیت ما اثرگذار است. بنابراین ممکن است فردی با هوش

بسیار بالا، عقلانیت بسیار پایینی داشته باشد و برعکس.

اما خردمندی یا حکمت درونی در وجود ما مثل این است که فرد روی کامپیوترش هوش مصنوعی هم داشته باشد به گونه‌ای که کامپیوتر خودش خودکار فعالیت‌های مورد نظر فرد را انجام بدهد و فقط نتیجه فعالیت‌هایش را به او گزارش کند. مثلاً صبح‌به‌صبح ایمیل‌های فرد را چک کند و تشخیص بدهد که کدام ایمیل باید فوری پاسخ داده شود و اول هر هفته برنامه سفر هواپیماها را بررسی کند و به فرد خبر بدهد که برای سفر آخر هفته کدام پرواز برای او مناسب‌تر است. بنابراین خردمندی وقتی است که عقلانیت در ما درونی و نهادینه می‌شود، یعنی در لایه ناخودآگاه ذهن ما عمل می‌کند و ما بدون آن که نیاز به محاسبه و تحلیل و بررسی زیادی داشته باشیم در موقعیت‌های مختلف می‌توانیم سریع و کم هزینه تصمیمات درست اتخاذ کنیم. این همان شناختی است که در شرایط پیچیده، به آن شهود می‌گوییم.

عقل جمعی یک جامعه نیز دارای سه سطح هوش، عقلانیت و خردمندی است. هرچه در یک جامعه، افراد باهوش بیشتری وجود داشته باشند، دانش‌آموختگان عالی بیشتر باشند، اطلاعات بیشتری در جامعه بچرخد، نهادها و فعالیت‌های علمی بیشتری وجود باشند، ابزارهای ثبت و گردش اطلاعات بیشتری وجود داشته باشد و .... این جامعه سطح هوش بالاتری دارد. اما این به معنی این نیست که از این سطح هوش جمعی بالا، عقلانیت جمعی بالایی نیز شکل می‌گیرد. برای شکل‌گیری عقلانیت جمعی، نیاز به نوعی از ساختارها، فرایندها و روابطی است که از دل آنها تصمیم‌ها و اقدامات جمعی عقلانی بیرون بیاید. یعنی الزاماً با آن همه فرد باهوش و تحصیل‌کرده، آن همه نهادها و علمی و آن همه اطلاعات در گردش، عقلانیت جمعی شکل نمی‌گیرد. در نظر بگیرید که در یک خانواده، همه افراد دارای هوش و تحصیلات بالا باشند، اما دائماً با هم درگیر و از

یکدیگر متنفر و روابطشان و روابطش و گفت‌وگو بین آنها متوقف باشد. طبیعی است که آن هوش و دانش منجر به شکل‌گیری یک زندگی عقلانی و رضایت‌مندانه در آن خانواده نمی‌شود. آنچه می‌تواند هوش آن خانواده را به عقلانیت و بنابراین سعادت خانوادگی تبدیل کند، سه چیز است: نخست منافع مشترک خانوادگی، دوم اعتماد و سوم وجود روابط اخلاقی و عاطفی مناسب.

در سطح اجتماعی نیز، هوش جمعی بالا یعنی وجود افراد باهوش، دانش فراوان، اطلاعات گسترده، نظام آموزش عالی، نهادهای پژوهشی و نظایر آنها تنها در یک بستر اجتماعی سازمند با سه ویژگی منجر به عقلانیت جمعی می‌شوند. یعنی عقلانیت جمعی وقتی شکل می‌گیرد که منافع ملی (منافع مشترک)، سرمایه اجتماعی (اعتماد) و قانون (به عنوان بستر اخلاق و عاطفه ملی) در سطح بالایی وجود داشته یا مورد توافق باشد.

بحث خردمندی جمعی اندکی پیچیده‌تر است و اکنون مجالش نیست که باز کنم و برای وقت دیگری می‌گذارم. اما خیلی خلاصه بگویم که «توسعه» یعنی گذار یک ملت از سطح «هوش جمعی» به سطح «عقلانیت جمعی» و نهایتاً به سطح «خردمندی جمعی». پس برای توسعه نیازی نیست که اکثریت افراد یک ملت هوش فردی بالایی داشته باشند. با افرادی دارای هوش فردی متوسط هم می‌شود یک جامعه دارای هوش جمعی بالا ایجاد کرد. اما از آن مهم‌تر این است که جامعه توانایی و مهارت تبدیل هوش جمعی به عقلانیت جمعی را نیز کسب کند. من در گذشته گمانم بر این بود که هوش افراد یک ملت (آی کیو) برای شکل‌گیری فرایند توسعه باید بالا باشد. اما با مطالعه بیشتر متوجه شدم که برای شکل‌گیری فرایند توسعه، هوش فردی بالا لازم نیست بلکه باید هوش جمعی و مهم‌تر از آن توانایی تبدیل هوش جمعی به عقلانیت جمعی به تدریج افزایش یابد. و البته در فرایند توسعه‌ی یک جامعه، هوش فردی شهروندان نسل‌های بعدی هم به

تدریج بالا می‌رود. اصلی‌ترین سازوکار تبدیل هوش جمعی به عقلانیت جمعی نیز «مهارت گفت‌وگو» است. منظور از گفت‌وگو نیز گفتن و شنیدن نیست بلکه دیالوگ یا هم‌شنوی است. هم‌شنوی یعنی من نیامده‌ام که «بگویم» تا تو مرا بفهمی و خودت را با من منطبق کنی، بلکه من آمده‌ام تا تو را «بشنوم» و تو هم مرا بشنوی تا از میانه‌ی این هم‌شنوی، حقیقتی آشکار شود.

ما چهل سال است برای ارتقای هوش جمعی می‌کوشیم. یعنی در سرمایه‌گذاری برای پرورش استعدادهای درخشان و گسترش دانشگاه‌ها و تکثیر نهادهای علمی و پژوهشی سنگ تمام گذاشتیم اما روز به روز عقلانیت جمعی در ما رو به کاهش است. چون منافع ملی برای ما به یک موضوع هویتی جمعی تبدیل نشده است و سرمایه اجتماعی برای ما به یک سرمایه مشترک جمعی تبدیل نشده است و قانون برای ما به یک ناموس جمعی تبدیل نشده است؛ و هر سه‌ی این‌ها وقتی رخ می‌دهد که ما مهارت «گفت‌وگو» را تمرین و در خود استوار کرده باشیم. «رواداری» (یعنی حق دگراندیشی برای دیگران قائل شدن) و «مُدارا» (یعنی حق دگرباشی برای دیگران قائل شدن) پیش شرط ورود به هرگونه گفت‌وگوی کامیاب است.

بگذارید ناتوانی‌های جامعه و مردم عادی در زمینه گفت‌وگو را به رخ خودمان نکشیم. فقط نگاهی به رفتار سرآمدان و نخبگان کافی است. آیا نظام سیاسی که هیچ حق دگراندیشی و دگرباشی برای مخالفان و منتقدانش قائل نیست و به چیزی جز نابودی یا سکوت مطلق و بی‌عملی آنان تن نمی‌دهد می‌تواند بستر گفت‌وگو را بیافریند تا از دل آن عقلانیت جمعی سربرآورد؟ و آیا مخالفان نظام سیاسی که چهل سال است هیچ توانایی گفت‌وگو در بین‌شان نبوده است و جز اهانت و تخریب و لجن‌مال کردن یکدیگر هیچ هنر دیگری ندارند و بین خودشان و نظام سیاسی نیز هیچ راه مذاکره‌ای را باز نکرده‌اند و به کمتر از براندازی رضایت

نمی‌دهند، می‌توانند بستر گفت‌وگو را برای شکل  
گیری عقلانیت جمعی خلق کنند؟

همه ما - اعم از حکومت و مخالفانش، جامعه  
و نخبگانش - در کشورداری، سیاست‌ورزی و  
توسعه‌آفرینی شکست خورده‌ایم، چون در  
تبدیل «هوش جمعی» به «عقلانیت جمعی»  
شکست خورده ایم؛ چون در کسب مهارت  
گفت‌وگو شکست خورده‌ایم.

بحران امروز آب نمونه بسیار دقیقی از شکست  
عقلانیت جمعی در ایران است. از دهه ۴۰  
شمسی کارشناسان خارجی در مورد کمبود آب  
برای جمعیت آینده ایران هشدار داده بودند؛ از  
سال ۱۳۶۰ آمارها نشان می‌داد که تراز آب در  
ایران منفی شده است؛ از دهها سال پیش  
نهادهای بین‌المللی حوزه محیط زیست در  
مورد تغییرات اقلیمی هشدار داده بودند؛  
تحولات رشد جمعیت از دهه شصت شمسی  
معلوم بود و برنامه‌های توسعه صنعتی و  
کشاورزی ما نیز تدوین شده بود و روند افزایش  
مصرف آب ناشی از آن برنامه‌ها قابل برآورد  
بود. نه نظام تدبیر اقدایی برای جلوگیری از  
روندهای مخرب برهم زنده تعادل آبی کشور  
انجام و نه نخبگان ملی کوشش پایدار جمعی‌ای  
را برای آگاهی بخشی و زنده‌سازی سامان دادند.  
همین الان نیز بحران کمبود آب و فرونشست‌ها  
و بحرانی بودن دشت‌ها و نزارهای آب دارد می  
گویند که ما در چه وضعیت خطرناکی قرار داریم.  
یعنی تا این‌جا هوش جمعی به اندازه کافی بوده  
است؛ اما هنوز هم عقلانیت جمعی در این  
حوزه وجود ندارد. چرا که همچنان حکومت به  
جای گفت‌وگو و پذیرش خطا، پوزش‌خواهی و  
مشارکت طلبی از جامعه برای حل بحران،  
بحران را لاپوشانی و اعتراضات را سرکوب  
می‌کند؛ مردم استانهای مختلف بر علیه هم متن  
و کلیپ و تحلیل غلط منتشر می‌کنند و راه را  
برای گفت‌وگوی عقلانی کارشناسی می‌بندند؛  
کارشناسان استانها حاضر نیستند با هم  
همکاری و گفت‌وگو کنند؛ مقامات حوزه  
حکمرانی آب از وحشت مورد اتهام و تهاجم قرار  
گرفتن، سکوت کرده اند؛ مقامات ارشد،

تنش‌های خارجی را برجسته می‌کنند تا بحران آب را کم اهمیت جلوه دهند؛ اهالی خانه، مثل سابق دوش حمام را باز می‌کنند و آب تصفیه شده شهری را روانه فاضلاب می‌کنند تا آب داغ شود؛ کشاورز ما همچنان در شرق زاگرس برنج و گندم و هندوانه می‌کارد؛ حکومت از ترس اعتراضات عمومی همچنان جرات قیمت‌گذاری اقتصادی برای آب را ندارد و حتی جرات ممنوع کردن کشت اقلام آب‌بری مثل هندوانه را ندارد. این‌ها همه یعنی شکست عقلانیت جمعی در میان مردمی که همه‌شان مدعی باهوش بودن هستند.

و نکته پایانی: یک شاخص خوب برای ارزیابی توسعه‌خواه بودن یا نبودن یک نظام سیاسی، همین است که آیا آن نظام برای تبدیل هوش جمعی به عقلانیت جمعی چه تلاشی‌هایی کرده است و چه راه‌هایی را گشوده است. از این نظر، قطعاً جمهوری اسلامی یک نظام توسعه‌خواه تلقی نمی‌شود. بی‌گمان اگر جمهوری اسلامی به زودی زود، دست به افق‌گشایی‌های نژاد، تداوم این مسیر به نابودی محتوم خودش و احتمالاً فروپاشی تمدن ایران خواهد انجامید. ملت ایران، با نحوه مشارکتش در انتخابات ۱۴۰۰ پیام مسالمت‌آمیز نهایی خود را داد و با اجازه دادن به یکدست شدن ساختار قدرت سیاسی، آخرین فرصت‌های ممکن را به نظام سیاسی داد تا بتواند بدون نگرانی از درهم‌ریزی، دست به اصلاحات اساسی در خود بزند. اکنون توپ در میدان نظام سیاسی است، امید که نظام بتواند بهترین ضربه را برای عبور کشور از این تنگنای تاریخی بنوازد.

محسن رنانی / ۱۹ آذر ۱۴۰۰

\*\*\*\*\*

[/http://www.renani.net](http://www.renani.net)